



Internalism and Normative Authority; a Critique of Bernard Williams and Stephen Finlay



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Babaei M.*

Department of Moral Philosophy,
Institute of Philosophy, Valiasr Research Institute, Qom, Iran

How to cite this article

Babaei M. Internalism and Normative Authority; a Critique of Bernard Williams and Stephen Finlay. Philosophical Thought. 2026;6(3):389-404.

ABSTRACT

Internalism about normative reasons grounds moral normativity in our psychological states by positing a necessary connection between such reasons and an agent's motivational set. Externalists reject this constraint. A central locus of this dispute concerns the interpretation and evaluation of Bernard Williams's seminal argument for internalism. Drawing on Stephen Finlay's work, this article first isolates four standard readings of Williams's argument, introduces Finlay's distinct interpretation, and then subjects these accounts to critical scrutiny. The discussion then turns to Finlay's broader theoretical framework. By employing contextualism and an end-relational analysis of moral concepts, Finlay attempts to decouple the "existence" of reasons from their "significance"—seeking to preserve the spirit of internalism within an externalist framework. Ultimately, the paper argues that Finlay's account falls prey to the same fundamental objection that plagues Williams's view: it fails to adequately account for morality's normative authority.

Keywords Normative Reasons; Internalism; Normative Authority; Bernard Williams; Stephen Finlay

*Correspondence

Address: No. 30, Moallem Boulevard,
Before Shohada Crossroad, Qom,
Iran. Postal Code: 3715799797
Phone: +98 (25) 37735831
majidbabaei7087@gmail.com

Article History

Received: July 22, 2026

Accepted: October 23, 2026

ePublished: September 17, 2026

CITATION LINKS

[Arkonovich, 2013] Varieties of reasons/motives internalism; [Broome, 2013] Rationality through reasoning; [Brunero, 2017] Recent work on internal and external reasons; [Davidson, 1963] Actions, reasons, and causes; [Finlay, 2006] The reasons that matter; [Finlay, 2009] The obscurity of internal reasons; [Finlay, 2010] Recent work on normativity; [Finlay, 2014] Confusion of tongues: A theory of normative language; [Fogal & Risberg, 2023] Explaining normative reasons; [Fogal & Worsnip, 2021] Which reason? Which rationality?; [Lord & Plunkett, 2017] Reasons internalism; [McPherson, 2018] Authoritatively normative concepts; [Quinn, 1994] Morality and action; [Schroeder, 2007] Slaves of the passions; [Setiya, 2004] Against internalism; [Shafer-Landau, 2003] Moral realism: A defence; [Williams, 1981] Internal and external reasons; [Williams, 1995a] Internal reasons and the obscurity of blame; [Williams, 1995b] Replies; [Williams, 2001] Postscript: Some further notes on internal and external reasons;

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

درونی‌گرایی و اقتدار هنجاری؛ نقد آرای برنارد ویلیامز و استیون فیئلی

مجید بابائی*

گروه فلسفه اخلاق، پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه ولی‌عصر (عج)، قم، ایران

چکیده

درونی‌گرایی درباره دلایل هنجاری با برقرارکردن پیوندی ضروری میان دلایل هنجاری و مجموعه انگیزشی، هنجارمندی اخلاق را بر حالات روان‌شناسانه ما مبتنی می‌کند. بیرونی‌گرایان منکر چنین محدودیتی هستند. یکی از کانون‌های مرکزی این نزاع، تفسیر و ارزیابی استدلال مشهور برنارد ویلیامز در دفاع از درونی‌گرایی است. در این مقاله با استفاده از آرای استیون فیئلی، ابتدا چهار خوانش مشهور از استدلال ویلیامز را تفکیک کرده و سپس تفسیر نوین و متمایز فیئلی از استدلال را مطرح و در نهایت به نقد آنها می‌پردازم. سپس به بررسی نظریه فیئلی می‌پردازم که چگونه با استفاده از بافتارگرایی و تحلیل مفاهیم اخلاقی بر پایه اهداف، تلاش می‌کند «وجود» و «اهمیت» دلایل را تفکیک کرده و روح درونی‌گرایی را در کالبدی بیرونی‌گرا حفظ کند. در پایان، استدلال می‌شود که نظریه فیئلی نیز از همان مشکل اساسی دیدگاه ویلیامز رنج می‌برد و آن موفق‌نبودن در ارائه تبیینی مناسب از اقتدار هنجاری اخلاق است.

کلیدواژگان: دلایل هنجاری، درونی‌گرایی، اقتدار هنجاری، برنارد ویلیامز، استیون فیئلی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۲۶

*نویسنده مسئول: majidbabaei7087@gmail.com

آدرس مکاتبه: قم، بلوار معلم، نرسیده به چهارراه شهدا، پلاک ۳۰، موسسه ولی‌عصر (عج)

تلفن محل کار: ۳۷۷۳۵۸۳۱ (۰۲۵)

مقدمه

دلایل هنجاری (Normative reasons) جایگاه مهم و بنیادینی در دانش‌های هنجاری به‌ویژه فلسفه اخلاق و معرفت‌شناسی پیدا کرده‌اند. بنا بر دیدگاهی که امروزه مشهور است، دلایل هنجاری ملاحظاتاتی هستند که به نفع واکنش‌های مختلفی به حساب می‌آیند؛ واکنش‌هایی چون اعمال، باورها، قصدها، احساسات، امیال و ... کارکرد یا وظیفه اصلی یک دلیل هنجاری، توجیه (و احتمالاً عقلانی‌سازی) یک واکنش است، از این رو وظیفه‌ای هنجاری و نه صرفاً توصیفی بر دوش دارد. در مقابل دلایل هنجاری، «دلایل انگیزشی» (Motivating reasons) به اموری اشاره دارند که کارکردشان تبیین چرایی تحقق یک واکنش است؛ یعنی وظیفه‌ای صرفاً توصیفی. به صورت کلی دلایل هنجاری را می‌توان به دو قسم عملی و نظری تقسیم کرد. «دلایل هنجاری عملی» برای توجیه اعمال و قصدها، در مقابل باورها، و در استدلال‌های عملی درباره اینکه چه باید کرد، در مقابل استدلال نظری درباره به چه باید باور داشت، نقش ایفا می‌کنند [Lord & Plunkett, 2017: 324]. محور بحث این مقاله نیز دلایل هنجاری عملی است.^۱

یکی از مباحث دامن‌دار و اصلی درباره چگونگی وجود دلایل هنجاری عملی، به این پرسش مربوط می‌شود که آیا ملاحظاتاتی که دلایلی برای یک کنشگر به نفع کنشی خاص محسوب می‌شوند، ضرورتاً با حالات روان‌شناسی او پیوند دارند یا خیر. پاسخ به این پرسش به دو نظریه «درونی‌گرایی» (Internalism) و «بیرونی‌گرایی» (Externalism) منجر می‌شود. در درونی‌گرایی درباره دلایل، برای اینکه ملاحظه C یک دلیل هنجاری برای کنشگر A باشد تا عمل Φ را انجام دهد، ضروری است که C رابطه خاصی با حالات روان‌شناسی A داشته باشد. بیرونی‌گرایان این پیوند را انکار می‌کنند. در پس درونی‌گرایی این ایده قرار دارد که ما می‌توانیم با توسل به حالات انگیزشی کنشگر یک محدودیت اساسی بر آنچه یک دلیل عملی به شمار می‌آید، قرار دهیم [Setiya,

[267: 2004]. از این رو، درونی‌گرایان براین باورند که نوعی پیوند ضروری و درونی میانی دلایل و نوعی برانگیخته‌شدن به عمل وجود دارد و این پیوند را مبنای وجود دلایل هنجاری می‌دانند. هرچند، ایده پیوند ضروری دلایل با حالات روان‌شناسانه و انگیزشی کاملاً مبهم است، بنابراین صورت‌بندی‌های مختلفی از درونی‌گرایی وجود دارد.

از آن رو که درونی‌گرایی صورت‌بندی‌های متعددی یافته است، در این مقاله بر مشهورترین و مهم‌ترین خوانش آن یعنی دیدگاه برنارد ویلیامز و تفسیر نوین و نظریه اثرگذار استیون فیئلی تمرکز می‌کنیم. بنابراین مقاله را با چنین ساختاری شکل می‌دهیم: در بخش دوم، ابتدا چهار خوانش از استدلال ویلیامز به نفع درونی‌گرایی را تفکیک کرده و به نقدهای آنها اشاره می‌کنیم. در بخش سوم، تفسیر نوین استیون فیئلی از استدلال ویلیامز را تشریح و پس از نشان‌دادن برتری آن بر خوانش‌های پیشین، ایرادات جدیدی علیه آن مطرح می‌کنیم. در بخش چهارم به بررسی دیدگاه خاص فیئلی درباره دلایل و اقتدار آنها پرداخته و نشان می‌دهیم که اگر چه فیئلی رویکردی بیرونی‌گرا درباره دلایل برگزیده است، اما برای امیال و انگیزش نقش مهمی در هنجارمندی دلایل قائل است و همان‌گونه که خود می‌گوید، او روح درونی‌گرایی را در کالبدی بیرون‌گرا حفظ می‌کند. در بخش پایانی، تلاش می‌کنیم از این ایده دفاع کنیم که برخی ایرادات نظریه ویلیامز بر دیدگاه فیئلی وارد نیست، اما در نهایت نظریه خاص فیئلی نیز دقیقاً از همان مشکلی رنج می‌برد که دیدگاه ویلیامز نیز از آن رنج می‌برد؛ هر دو دیدگاه از تبیین مناسب اقتدار دلایل عاجزند.

استدلال برنارد ویلیامز

درونی‌گرایی دلایل به این شهود پاسخ می‌دهد که دست کم گاهی اوقات آنچه شخص دلیلی برای انجامش دارد، به آنچه می‌خواهد بستگی دارد. چرا شما دلیلی برای جمع‌آوری تمبر یا رفتن به یک سفر دارید؟ دلیل شما این است که آنها را می‌خواهید. چرا من دلایل مشابهی ندارم؟ زیرا من فاقد امیال مربوطه هستم. درونی‌گرایی این نمونه‌های شهودی را تعمیم می‌دهد و ادعا می‌کند که همه دلایل این‌گونه‌اند؛ یعنی همه دلایل از امیال یا علایق کنشگر یا هر چیزی که بتواند او را برای عمل برانگیزاند، برگرفته شده‌اند. بنابراین، درونی‌گرایی درباره دلایل نظریه‌ای ساده و یکپارچه ارایه می‌دهد که همه دلایل را با امیال و حالات روان‌شناسانه کنشگر تبیین می‌کند. این فضیلت نظریه‌ای و سادگی در تبیین دلایل، یکی از استدلال‌های اصلی به نفع درونی‌گرایی است [Arkonovich, 2013: 210].

ویلیامز تلاش می‌کند تا دلایل هنجاری را به دلایل انگیزشی متصل کند؛ یک ملاحظه تنها در صورتی می‌تواند یک دلیل هنجاری برای عمل باشد که کنشگر بتواند براساس آن دلیل عمل کند و بنابراین عمل او توسط آن دلیل قابل تبیین باشد. به بیان دیگر یک ملاحظه تنها در صورتی یک دلیل هنجاری است که ممکن باشد دلیل انگیزشی کنشگر نیز باشد. ویلیامز با توجه به این مقدمات، چنین تحلیلی درباره دلیل ارایه می‌دهد [Williams, 1995a: 35].

۱: کنشگر A دلیلی برای عمل Φ دارد، تنها اگر بتواند از طریق یک مسیر تاملی صحیح از مجموعه انگیزشی محقق و از پیش موجود خود (مجموعه S)، به Φ برانگیخته شود.

در «ت۱» اینکه تحت شرایطی، از مجموعه انگیزشی محقق کنشگر به انگیزش به عمل برسیم، مبنای وجود دلایل هنجاری است. از این رو «ت۱» یک نظریه درونی‌گرا از دلیل هنجاری است. اکنون به بررسی استدلال ویلیامز به نفع درونی‌گرایی و نفی دلایل بیرونی می‌پردازیم.

با تمرکز بر برخی از عبارت ویلیامز در تبیین استدلال خویش، استدلال او را می‌توان این‌چنین صورت‌بندی کرد [Williams, 1981: 106-107; Williams, 1995a: 38-39]:

م: ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ است، تنها اگر این ممکن باشد که A به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود.^۱

م۲: اگر ممکن باشد که کنشگر A به خاطر C عمل Φ را انجام دهد، آنگاه چیزی در S (مجموعه انگیزشی محقق A) وجود دارد که او را به عمل Φ برمی‌انگیزاند.

م۳: اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ باشد، آنگاه هیچ چیزی در S وجود ندارد که بتواند A را به عمل Φ برانگیزاند.

پس: هیچ دلیل بیرونی وجود ندارد.

مقدمه سوم از استدلال ویلیامز تعریف او از دلیل بیرونی است. آنچه در استدلال او محل توجه است مقدمات اول و دوم است. در این دو مقدمه «امکان انگیزش به عمل به خاطر دلیل» مقدمات اول و دوم را به هم متصل می‌کند در حالی که نیازمند توضیح بیشتری است و قید «S یا همان مجموعه انگیزشی A» که مقدمات دوم و سوم را با یکدیگر پیوند می‌زند نیز نیازمند روشن‌سازی است. از هر یک از این دو قید در ادبیات شارحین استدلال ویلیامز، دو خوانش متفاوت مشهور شده است که ترکیب آنها با یکدیگر چهار نسخه متفاوت از استدلال ویلیامز ارائه می‌دهد [Finlay, 2009: 2].

اگر در مقدمه اول عبارت «امکان برانگیخته‌شدن» را معادل با این بدانیم که «کنشگر A تحت شرایط خاصی به Φ برانگیخته می‌شود»، دو خوانش از چیستی این شرایط خاص می‌توان داشت که هر دو ریشه در عبارت ویلیامز دارد: خوانش اول «عقلانی‌بودن» و خوانش دوم «تامل عملی صحیح داشتن» است [Williams, 1981: 103-104; Williams, 1995a: 35].

این مسلم است که ویلیامز مجموعه انگیزشی کنشگر را محدود به امیال او (در معنای خاص کلمه) نمی‌کند. اما دو خوانش وجود دارد از اینکه او چه مقدار آن را گسترش می‌دهد: یک خوانش این است که اعضای این مجموعه انگیزشی اگرچه محدود به میل نیستند، اما در نهایت همگی حالات میل‌مانند یا نگرش‌های مثبت (pro-attitudes) هستند که هدف آنها برآورده کردن محتوای بازنمودی آنهاست. خوانش دوم اجازه می‌دهد تا مجموعه‌های انگیزشی تا حد امکان به طور گسترده بسط یابند، به طوری که شامل هر چیزی در وضعیت روان‌شناختی کنشگر باشد که به آنچه او می‌تواند برای انجام آن برانگیخته شود، ربط داشته باشد [Finlay, 2009: 3]. این مجموعه بسط‌یافته می‌تواند شامل گرایش‌های (Dispositions) از پیش موجود کنشگر باشد که به نوعی منجر به انگیزش می‌شوند.^۲ با ترکیب این چهار خوانش، به چهار نسخه مختلف از استدلال ویلیامز می‌رسیم که اکنون به بررسی و ارزیابی آنها می‌پردازیم.

نسخه الف از استدلال ویلیامز

در این نسخه از استدلال، خوانش مبتنی بر عقلانیت از «امکان انگیزش» با خوانش نگرش‌های مثبت از «مجموعه S» با هم ترکیب می‌شوند [Finlay, 2009: 3-4]:

مالف: ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ است، تنها اگر کنشگر A کاملاً رفتار عقلانی داشته باشد، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود.

م۲الف: اگر کنشگر A کاملاً رفتار عقلانی داشته باشد، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته می‌شود، تنها در صورتی که A دارای حالاتی میل‌مانند و از پیش موجود باشد که بتواند او را به عمل Φ برانگیزاند.

م۳الف: اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ باشد، آنگاه A دارای حالت میل‌مانندی نیست که او را به Φ برانگیزاند.

پس: دلیل بیرونی وجود ندارد.

در تمامی خوانش‌ها، مقدمات سوم بنابر تعریف ویلیامز از «دلیل بیرونی» صادقند، پس آنها را مفروض می‌گیریم. «م۱الف» نیز بدیهی به نظر می‌رسد؛ احتمالاً این صدقی مفهومی است که اگر کسی کاملاً رفتار عقلانی داشته باشد، واکنش مناسبی به ادله در دسترس خود خواهد داشت.^۶ بنابراین آنچه در نسخه «الف» از استدلال ویلیامز محل اشکال است، مقدمه «م۲الف» است.

«م۲الف» بیان می‌کند که شرط ضروری برای انگیزش کنشگری که رفتار کاملاً عقلانی دارد، وجود حالاتی میل‌مانند و از پیش موجود در نسخه بالفعل (نه کاملاً عقلانی) اوست. اما آیا این مدعای ویلیامز درست است؟ به نظر می‌رسد این چنین نیست، زیرا اگر شرایطی را در نظر بگیریم که فردی رفتار کاملاً عقلانی دارد، دقیقاً به خاطر عقلانی بودن، او واجد حالاتی میل‌مانند خواهد بود که با واکنش مناسب به دلایل در دسترس او برآورده می‌شود. با پذیرش تمایز «عقلانیت محتوایی» (Substantive rationality) از «عقلانیت ساختاری» (Structural rationality) دفاع از این نقد ساده خواهد بود [Fogal & Worsnip, 2021: 307]. «عقلانیت محتوایی» دقیقاً یعنی کنشگر در حالاتی باشد که به ادله در دسترس خود واکنش مناسبی نشان دهد؛ این یعنی مطابق محتوای دلایل خود رفتار می‌کند. انگیزش مستلزم حالات میل‌مانند در A است، پس اگر او کاملاً عقلانی است، بنا بر تعریف عقلانیت، او بایستی دارای حالات میل‌مانندی باشد که او را به عمل برانگیزاند. به «م۲الف» اعتراض دیگری نیز وارد است. اگر مراد ویلیامز از مجموعه S تنها حالات میل‌مانند باشد، صدق «م۲الف» مستلزم «نظریه هیومی درباره انگیزش» است؛ این دیدگاه که برانگیخته شدن به عملی مستلزم وجود حالاتی میل‌مانند است. اما نظریه هیومی انگیزش امروزه توسط برخی از بیرونی‌گرایان با چالش‌های جدی مواجه شده است [Shafer-Landau, 2003: 122-127]. ویلیامز نیز دلیلی برای دفاع از نظریه هیومی انگیزش ذکر نمی‌کند.

نسخه ب از استدلال ویلیامز

در این نسخه از استدلال خوانش عقلانیت از امکان را با خوانش مجموعه انگیزشی بسط یافته ترکیب می‌کنیم [Finlay, 2009: 3]:

مب: ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ است، تنها اگر کنشگر A کاملاً عقلانی باشد، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود.

م۲ب: اگر کنشگر A کاملاً عقلانی باشد، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته می‌شود، تنها در صورتی که A دارای حالاتی میل‌مانند یا گرایش‌های شناختی از پیش موجود باشد که بتواند او را به عمل Φ برانگیزاند.

م۳ب: اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ باشد، آنگاه A دارای حالت میل‌مانند و گرایش شناختی نیست که او را به Φ برانگیزاند.

پس: دلیل بیرونی وجود ندارد.

نسخه «ب» از این جهت نسبت به نسخه «الف» بهتر است که «م۲ب» مستلزم صدق نظریه هیومی انگیزش نیست. برای انگیزش به Φ ضروری نیست که A حالاتی میل‌مانند داشته باشد که منجر به انگیزش نسخه کاملاً عقلانی او شوند. اما چیزی شبیه نقد اول به استدلال «الف» به این نسخه نیز وارد است. معلوم نیست چرا یک بیرونی‌گرا باید بپذیرد که انگیزش ما در شرایط کاملاً عقلانی محدود و وابسته به مجموعه انگیزشی، ولو بسط یافته، حالت محقق و غیرایده‌آل ما باید باشد. شاید اگر A کاملاً عقلانی می‌بود گرایشی می‌داشت که در شرایط بالفعل ندارد و آنها منجر به انگیزش به Φ می‌شدند.

نسخه ج از استدلال ویلیامز

در این نسخه خوانش «تامل عملی صحیح» از امکان را با خوانش مجموعه انگیزشی از حالات میل‌مانند ترکیب می‌کنیم [Finlay, 2009: 5-6]:

م۱ج: ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ است، تنها اگر کنشگر A به صورت صحیحی *تامل عملی* کند، آنگاه به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود.

م۲ج: اگر کنشگر A به صورت صحیحی *تامل عملی* کند، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته می‌شود، تنها در صورتی که A دارای حالاتی میل‌مانند و از پیش موجودی باشد که بتواند او را به عمل Φ برانگیزاند.

م۳ج: اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ باشد، آنگاه A دارای حالت میل‌مانندی نیست که او را به Φ برانگیزاند.

پس: دلیل بیرونی وجود ندارد.

ویلیامز «تامل عملی صحیح» را استدلال‌ورزی به نفع انجام یک عمل می‌داند که اولاً از نظر منطقی معتبر باشد، ثانیاً فرد پیامدهای رفتار خودش را کامل تصور کرده باشد و ثالثاً استدلالی که برای انجام یک عمل می‌آورد از مقدماتی درست یا پیراسته از خطا تشکیل شده باشد. در این صورت نسخه «ج» از استدلال با سه چالش مواجه است.

اولین چالش این است که «م۱ج» دیگر صدق بدیهی نیست. نسخه‌های «الف» و «ب» این برتری را داشتند که مقدمه اول آنها عموماً پذیرفته شده است، اما معلوم نیست یک بیرونی‌گرا چرا باید مقدمه «م۱ج» را بپذیرد. افزون بر این «م۱ج» با اعتراضاتی مواجه است از جمله اینکه افراد ممکن است دلایلی داشته باشند که اگر تامل صحیح می‌کردند چنین دلایلی نمی‌داشتند [Brunero, 2017; Schroeder, 2007: 165]. چالش دوم پیش‌فرض‌گرفتن نظریه هیومی انگیزش است که به خوانش «الف» نیز وارد بود. چالش آخر همان ایراد تکرار شونده در هر نسخه از استدلال است؛ معلوم نیست چرا انگیزش افراد پس از تامل صحیح (یا کاملاً عقلانی‌بودن) بایستی بر مبنای حالات روان‌شناسانه محقق او در پیش از تامل صحیح (یا کاملاً عقلانی‌بودن) محدود شود. آیا این مصادره به مطلوب و پیش‌فرض‌گرفتن درونی‌گرایی در برابر بیرونی‌گرایی نیست؟ [Shafer-Landau, 2003: 179].

نسخه د از استدلال ویلیامز

در این نسخه خوانش تاملی از امکان و مجموعه بسط‌یافته از حالات انگیزشی را ترکیب می‌کنیم [Finlay, 2009: 7]:

م۱د: ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ است، تنها اگر کنشگر A به صورت صحیحی *تامل عملی* کند، آنگاه به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود.

م ۲: اگر کنشگر A به صورت صحیحی تامل عملی کند، به خاطر C به عمل Φ برانگیخته می‌شود، تنها در صورتی که A دارای حالتی میل‌مانند یا گرایشی از پیش موجود باشد که بتواند او را به عمل Φ برانگیزاند.

م ۳: اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی برای کنشگر A جهت انجام عمل Φ باشد، آنگاه A دارای حالت میل‌مانند یا گرایشی نیست که او را به Φ برانگیزاند.

پس: دلیل بیرونی وجود ندارد.

نسخه آخر از استدلال ویلیامز نیز با چالش‌هایی مانند نسخه «ج» مواجه است با این تفاوت که نظریه هیومی انگیزش را پیش‌فرض نمی‌گیرد و از این جهت برتری دارد. اما «م ۱» با دو چالش پیش‌گفته مواجه است. از یک طرف بدیهی نیست، بیرونی‌گرا برای پذیرش آن دلیلی نمی‌بیند و حتی ایرادتی در پی دارد و از طرف دیگر، استفاده از آن برای اثبات درونی‌گرایی مصادره به مطلوب است.

تفسیر نوین فیلی از استدلال ویلیامز

در بخش پیشین چهار خوانش متفاوت از استدلال ویلیامز را طرح و نقد کردیم. در این بخش به بررسی تفسیر فیلی از استدلال ویلیامز می‌پردازیم. آنچه تفسیر فیلی از استدلال ویلیامز را متمایز می‌کند توجه آن به نقش مفهومی «تبیین» در تحلیل مفهوم «دلیل هنجاری» است. فیلی در توجه به این نکته به زمینه تاریخی که ویلیامز مقاله خود را در آن نوشته اشاره می‌کند؛ زمینه‌ای که تحت تاثیر مقاله تاثیرگذار دیویدسن با عنوان «کنش‌ها دلایل و علت‌ها» [Davidson, 1963] تمایز اکنون رایج میان دلایل هنجاری و انگیزشی (یا تبیینی) را به روشنی ترسیم نمی‌کردند و دیدگاه غالب این بود که یک مفهوم واحد از دلیل برای عمل، هر دو نقش را ایفا می‌کند. فیلی چنین تصویری را به ویلیامز نسبت می‌دهد که از نظر او مفهوم «دلایلی» که یک عمل را توجیه می‌کنند، دقیقاً همان مفهوم خاصی از «دلایل» است که آن را تبیین می‌کنند؛ یک توجیه صرفاً یک تبیین عقلانی‌ساز بر حسب امیال و باورهای فاعل است. اگر از این دریچه به موضوع نگاه کنیم، کنار هم قراردادن تبیین و توجیه توسط ویلیامز به شدت نشان‌دهنده تاثیر دیویدسن است [Williams, 2001: 93; Finlay, 2009: 13].

ویلیامز برای توضیح جنبه هنجاری دلایل، میان دلایلی که تبیین می‌کنند یا برمی‌انگیزند و دلایلی که توجیه می‌کنند تمایز نمی‌نهد. او با تمایز میان تبیینی از اینکه چرا یک عمل انجام شد و تبیینی از اینکه چرا تحت شرایط خاصی (تامل عملی صحیح و فقدان باور نادرست و جهل) یک عمل انجام خواهد شد، جنبه هنجاری دلایل را توضیح می‌دهد. او همین تفاوت را به‌تنهایی برای هنجاری‌بودن مفهوم دلیل کافی می‌داند [Williams, 1995a: 36].

اگر بپذیریم که مفهوم دلیل هنجاری به معنای تبیینی از عمل تحت شرایط خاصی است، در این صورت مقدمه اول استدلال ویلیامز را باید این‌گونه بازنویسی کنیم که «ملاحظه C برای کنشگر A دلیلی جهت انجام عمل Φ است» به این معناست که اگر A فاقد باور نادرست و جهل باشد و به‌درستی تامل عملی کند، آنگاه او به خاطر C به عمل Φ برانگیخته می‌شود یا C تبیینی از برانگیخته‌شدن او به Φ است.

اگر مفهوم «دلیل» همان مفهوم «تبیینی از برانگیخته‌شدن تحت شرایط تامل عملی صحیح» باشد، پس طبیعی است که «دلایلی برای کنشگر A» به معنای «تبیینی برای کنشگر A از برانگیخته‌شدن او تحت شرایط تامل

عملی صحیح» است. فینلی بر این باور است که اگر ملاحظه C دلیلی برای A (یا تبیینی برای A) باشد، پس طبیعی است که بپذیریم او از طریق تامل عملی می‌تواند کشف کند که ملاحظه C تبیینی از برانگیخته‌شدن او به Φ است. در آخر فینلی بر این باور است که ویلیامز تصویری قرینه‌ای یا شواهد محور از «تامل عملی» دارد. او مجموعه انگیزشی محقق کنشگر را شواهدی برای استنتاج برای آنچه که کنشگر به آن برانگیخته خواهد شد می‌داند [Finlay, 2009: 15-16].

اکنون با در نظر گرفتن توضیحاتی که فینلی از منظومه فکری ویلیامز ارائه می‌دهد، می‌توان نسخه او از استدلال ویلیامز را این‌گونه صورت‌بندی کرد:

م^۱: گزاره «ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام Φ است» از نظر مفهومی به این معناست که «اگر A تامل عملی صحیح داشته باشد، ملاحظه C تبیینی است برای او جهت اینکه چرا او به انجام Φ برانگیخته می‌شود».

م^۲: ملاحظه C تبیینی برای خود A است، تنها اگر او تامل عملی صحیح کند، کشف (یا نتیجه‌گیری) کند که C تبیینی برای انگیزش او به Φ است.

م^۳: پس ملاحظه C دلیلی برای کنشگر A جهت انجام Φ است، تنها اگر A از طریق تامل عملی صحیح کشف کند که C تبیینی برای انگیزش او به Φ است.

م^۴: A از طریق تامل عملی صحیح کشف می‌کند که C تبیینی برای انگیزش او به Φ است، تنها اگر مجموعه انگیزشی بسط‌یافته و محقق او شامل قرینه‌ای باشد که این استنتاج را برای او از نظر معرفتی موجه کند.

م^۵: اگر ملاحظه C دلیل بیرونی برای A جهت انجام Φ باشد، آنگاه C مستقل از مجموعه انگیزشی A است و قرینه‌ای در مجموعه انگیزشی A وجود ندارد برای استنتاج اینکه C تبیینی برای انگیزشی او به Φ است.

م^۶: پس اگر ملاحظه C دلیلی بیرونی باشد، آنگاه قرینه‌ای برای A وجود ندارد که کشف کند آن تبیینی برای برانگیخته شدن او به Φ است.

م^۷: پس هیچ دلیل بیرونی وجود ندارد.

نسخه فینلی از استدلال ویلیامز در برابر ایرادات خوانش‌های پیشین مقاوم است و از این جهت پیشرفتی برای اثبات درونی‌گرایی محسوب می‌شود. نسخه فینلی متهم به نادیده‌گرفتن عقلانیت بنیادین نیست. اساساً خوانش فینلی اصلاً بر الگوی «ابزارگرایانه/هیومی عقلانیت» استوار نیست. فینلی نشان می‌دهد که الگوی تامل در این استدلال، الگوی «شواهدی» است. استدلال صرفاً بر این اصل متکی است که تامل عملی صحیح نیازمند استنتاج براساس شواهد است. استنتاج اینکه «من در شرایط تامل عملی صحیح برای Φ انگیزه دارم»، نیازمند شواهدی در دسترس برای من است. این یک اصل محکم معرفت‌شناسی است، نه یک پیش‌فرض دلبخواهی یا مصادره به مطلوب درباره کارکرد عقلانیت عملی یا چگونگی انگیزش.

همچنین خوانش فینلی هرگز این فرض جزم‌اندیشانه در «م^۲ الف» و «م^۲ ج» را که «فقط حالات میل‌مانند می‌توانند انگیزه تولید کنند» نمی‌پذیرد. اتفاقاً در این خوانش فرض می‌شود که صرف باور (مثلاً باور به اینکه من یک دلیل بیرونی دارم) از نظر علی می‌تواند به عامل انگیزه بدهد. از این رو از مجموعه بسط‌یافته انگیزشی استفاده می‌شود. در این نگاه، مشکل بیرونی‌گرایی این نیست که باور به دلیل بیرونی نمی‌تواند انگیزه بدهد، مشکل این است که عامل هیچ توجیه معرفتی ندارد که اصلاً به آن دلیل بیرونی باور پیدا کند. چون دلیل

بیرونی (بنا به تعریف) هیچ ریشه‌ای در روان‌شناسی فرد ندارد، فرد هیچ شهادی ندارد که نتیجه بگیرد آن دلیل او را برمی‌انگیزد. بنابراین انسداد در اینجا معرفتی است، نه علی-روان‌شناختی درباره انگیزش.

در «م‌ج» و «م‌د» این ادعا که دلیل هنجاری مستلزم انگیزش پس از تامل صحیح است، ادعایی بی‌مبنا و مصادره به مطلوب به نظر می‌رسید. اما فیملی «م‌ه» را بر یک توجیه مفهومی براساس خوانش دیویدسنی از یکسان‌انگاری مفهومی «دلیل» و «تبیین» بنیان می‌نهد. براساس فهم متعارف دلیل معمولاً به معنای تبیینی از چیزی است و این طبیعی است که دلیل عملی را به معنای تبیینی از عمل در نظر گرفت که جنبه‌ای هنجاری نیز دارد.

در بازخوانی فیملی از استدلال ویلیامز مقدمات «م‌ه»، «م‌۲» و «م‌۴» نقش محوری دارند. ممکن است کسی مقدمه «م‌۴» را انکار کند؛ برای اینکه پس از تامل عملی صحیح کشف کنیم «ملاحظه C تبیینی از انگیزش ما به Φ است» چرا باید شواهد را محدود به مجموعه انگیزشی محقق خود کنیم؟ پاسخ در این نکته نهفته است که ویلیامز اصرار دارد دلیل هنجاری برای A باید درباره همین نسخه محقق کنشگر A باشد نه نسخه‌ای فرضی یا کاملاً عقلانی یا فضیلت‌مند شده از او [Williams, 1995b]. آنچه قرار است کشف شود این است که آیا ما با همین هویت فعلی خود اگر از شر باورهای کاذب خلاص شویم و فرآیندهای استدلالی را به‌درستی طی کنیم، آیا به انجام Φ برانگیخته می‌شویم؟ طبیعی است که این کشف درباره شرایط روان‌شناسی نسخه محقق و فعلی ما پس از تامل صحیح، نیازمند شواهدی از روان‌شناسی محقق و از پیش موجود ماست. بله، ویلیامز پیش‌بینی می‌کند که پس از تامل عملی صحیح ممکن است مجموعه انگیزشی ما دست‌خوش تغییر شود، مثلاً باورهای جدیدی از جهان واقع به دست آوریم که گرایش برانگیختن ما را داشته باشند. اما این باورهای جدید به خودی خود شهادی برای ما نیستند که براساس آنها باور خود به اینکه پس از تامل عملی بر مبنای آنها برانگیخته می‌شویم را موجه بدانیم.

در نهایت به نظر می‌رسد استدلال فیملی-ویلیامز نیز با مشکلاتی مواجه است. ممکن است کسی تبیین را وابسته به کنشگر نداند، در نتیجه ایده «تبیینی برای کنشگر A» در مقدمات اول و دوم استدلال نیازمند بازبینی یا مردودند. هرچند صرفاً برای پیش‌بردن بحث، ما وابسته به کنشگر بودن تبیین را می‌پذیریم. اما چالش اصلی دفاع از مقدمه «م‌ه» است. فیملی خود به این چالش اشاره می‌کند و از این رو با استدلال ویلیامز موافق نیست [Finlay, 2009: 21]. حتی اگر بپذیریم مفهوم «دلیل» همان مفهوم «تبیین» است اما معلوم نیست چرا باید بپذیریم «دلیل هنجاری» تبیینی از «چرایی برانگیخته‌شدن به عمل» است. فیملی خود بر این باور است که «دلیل هنجاری» تبیینی از «چرایی خوب‌بودن انجام یک عمل» است. از نظر او، در حالی که عبارت «دلیلی برای A تا Φ کند» همواره دارای معنایی هنجاری است، تبیین‌های ناظر به عمل عموماً هنجاری نیستند. بنابراین، یک معناشناسی یکپارچه برای واژه «دلیل» به معنای تبیین چرایی، نمی‌تواند هنجارمندی را در معنای خود واژه «دلیل» جایابی کند. اگر دلایل هنجاری پاسخ‌هایی به نوع خاصی از پرسش «چرا؟» هستند، در آن صورت هنجارمندی مسلماً باید در درون امر نیازمند تبیین، قرار داشته باشد. پس «چرا Φ ؟» در معنای هنجاری آن را می‌توان محذوفی از این دانست که «چرا این (از جهتی و تا حدی) خوب است که A عمل Φ را انجام دهد». بنابراین رابطه دلیل‌بودن یا به نفع چیزی محسوب‌شدن همان رابطه تبیین‌کردن خوبی چیزی است [Finlay, 2014: 89-90].

بیرونی‌گرایی استیون فینلی

در بخش گذشته مشاهده کردیم نقدهای خوانش‌های متداول از استدلال ویلیامز به بازسازی فینلی از آن وارد نبود، ولی مقدمه مفهومی یا «م‌ا» با چالشی مهم مواجه شد. دلایل هنجاری تبیین برانگیخته‌شدن بر عمل نیستند، بلکه تبیینی هنجاری از خوبی یا /الزامی بودن یک عمل هستند. فینلی درباره دلایل هنجاری رویکردی «ارزش محور» دارد و دلیل هنجاری را تبیینی از خوبی انجام عمل می‌داند، اما چون الزام را نیز بر پایه خوبی تحلیل می‌کند، می‌توان این‌گونه گفت که او دلیل هنجاری را تبیینی از خوبی یا الزام می‌داند. هرچند در این مساله اختلافاتی وجود دارد و برخی از فیلسوفان دلایل را صرفاً تبیینی از باید می‌دانند [Broome, 2013: 53]. عده‌ای نیز اساساً دلایل را تبیین از چیزی نمی‌دانند و الگوی شواهد محور یا تاملی از «دلیل» را می‌پذیرند [Fogal & Risberg, 2023: 52-53]. به نظر می‌رسد هسته مرکزی انتقاد فینلی مبتنی بر این ایده است که صرفاً مشروط کردن انگیزش بر عمل به شرایط تامل صحیح، برخلاف ادعای ویلیامز، برای فراچنگ آوردن نیروی هنجاری یا اهمیت^{vii} دلایل کافی نیست.

فینلی در مقاله «دلایلی که اهمیت دارند» به ایراد مهم و متفاوتی برای نقد درونی‌گرایی ویلیامز اشاره می‌کند. درونی‌گرایی مستلزم این است که فرد نااخلاق‌گرا دلیلی برای اخلاقی رفتارکردن ندارد. با درنظرگرفتن این اشکال، او تلاش می‌کند خوانشی بینابین از دلایل ارایه دهد که از طرفی رویکردی بیرونی درباره وجود دلایل داشته باشد تا اشکال نادیده‌گرفتن دلایل برای فرد نااخلاق‌گرا به او وارد نباشد، از طرف دیگر روح درونی‌گرایی ویلیامز را حفظ کند؛ از این طریق که «اهمیت هنجاری» دلایل را براساس پیوند آنها با دغدغه‌های انگیزشی و امیال افراد توضیح دهد [Finlay, 2006: 3].

از نظر فینلی عبارت «ملاحظه C دلیلی برای A جهت انجام Φ است» به معنای این است که ملاحظه C پاسخ مناسبی به این پرسش است که «چرا برای A انجام Φ خوب/الزامی است» [Finlay, 2006: 8]. پس دلیل هنجاری ملاحظه‌ای است که خوبی یا الزامی بودن انجام عملی را تبیین می‌کند. او «خوبی» و «باید» اخلاقی را مبتنی بر نسبتی با اهداف تحلیل می‌کند. «انجام یک عمل توسط کنشگر خوب است»، معادل با این است که «انجام آن عمل توسط کنشگر، منجر به تحقق مجموعه اهداف (E) می‌شود».^{viii}

اکنون می‌توان نظریه دلیل هنجاری فینلی را این‌گونه صورت‌بندی کرد:

ت۲: «ملاحظه C دلیلی برای A جهت انجام Φ است» به این معناست که «ملاحظه C تبیینی است از اینکه چرا انجام Φ توسط A منجر به E می‌شود».

در «ت۲»، مجموعه E شامل هر وضعیتی است که کسی به آن میل یا قصد دارد. هدف اخلاقی قاعداً مجموعه اوضاع اموری است که از چشم‌انداز اخلاقی برای افرادی مهم هستند. نکته بسیار مهم این است که معناشناسی واژگان هنجاری مانند «خوبی» و «باید» هدف را متعین نمی‌کند، بلکه این بافتار اظهار جملات هنجاری است که براساس شواهد مکالمه‌ای (Conversational evidences) موجود در آن بافتار، اهداف را متعین می‌کنند. «بافتار مکالمه‌ای» تقریباً به تمام اطلاعاتی اشاره می‌کند که به طور متقابل توسط شرکت‌کنندگان در یک مکالمه، به عنوان امری که به طور متقابل فهمیده شده است، به رسمیت شناخته می‌شود. هر گفتمان یا مکالمه هنجاری، در چارچوب مجموعه‌ای از اهداف ضمنی شکل می‌گیرد: مقاصد یا امیالی که به خاطر مکالمه فرض شده‌اند و این اهداف می‌توانند به انحای مختلف، مقاصد یا امیال تمام، برخی، یا هیچ یک از شرکت‌کنندگان باشند [Finlay, 2006: 10].

نظریه «هدف-نسبی» فیملی درباره دلیل، با استفاده از این ایده که اهداف، توسط شواهد در بافتار اظهار جملات معین می‌شوند، به‌سادگی می‌تواند اشکال فرد نااخلاق‌گرا را برطرف کند. از نظر فیملی، اشتباه ویلیامز در اینجاست که اهداف را به آنچه کنشگر به آن میل دارد، محدود کرده است. اما در اظهار این جمله که «فرد نااخلاق‌گرا دلیلی برای اجتناب از کشتن بی‌گناهان دارد»، هدف با مقاصد و امیال فرد *نا/اخلاق‌گرا* معین نمی‌شود بلکه این دغدغه‌ها و امیال‌گوینده یا *دور* (اعم از داوری ذهنی یا زبانی) است که هدف را معین می‌کند. از آنجا که ما به عنوان گوینده یا داوری که قضاوت می‌کنیم، به اهداف اخلاقی اهمیت می‌دهیم، بنابراین دلیل داشتن نااخلاق‌گرا را صادق می‌دانیم و در واقع نیز در نسبت با بافتاری که میل و دغدغه ما برجسته است، صادق است. در این صورت، حتی اگر چیزی از مجموعه انگیزشی کنشگر A با انجام Φ برآورده نشود، هنوز این درست است که او دلیلی جهت انجام Φ دارد. بنابراین، رویکرد بیرونی‌گرایی درباره وجود دلایل هنجاری صادق است. در مقابل، از میان انبوهی از دلایل وابسته به هدف بیرونی، تنها آن دلایلی از نظر هنجاری مهم و دارای اقتدار هستند که پیوند مناسبی با امیال و دغدغه‌های انگیزشی کنشگر داشته باشند. بنابراین اگرچه وجود دلایل و اسناد آنها به افراد مستقل از انگیزه‌های درونی ماست، اما اهمیت و اقتدار هنجاری دلایل وابسته به انگیزه‌ها و امیال درونی ماست. فیملی این ادعا را صرفاً یک شرط لازم و نه کافی برای اهمیت می‌داند. زیرا گاهی به خاطر هوس‌ها یا موارد دیگری به انجام اموری برانگیخته می‌شویم که این انگیزش‌ها هیچ اهمیتی به متعلق خود نمی‌بخشند [Finlay, 2006: 17]. ادعای فیملی این نیست که انگیزه‌ها و امیال به صورت مطلق و به خودی خود اهمیت دارند، بلکه ادعای او این است که چیزی به نام «اهمیت مطلق» وجود ندارد و چیزی که مهم است، برای کسی مهم است. دلیلی اقتدار دارد که فرد A به آن اهمیت دهد و اهمیت برای یک فرد وابسته به انگیزه‌ها و دغدغه‌های اوست. لازمه این دیدگاه این است که اهمیت و اقتدار دلایل اخلاقی وابسته به افراد و دغدغه‌های درونی آنهاست. یک دلیل اخلاقی برای اجتناب از کشتن دیگران، برای ما انسان‌های اخلاق‌گرا که اهداف اخلاقی در دغدغه‌های بنیادین و مهم ماست، اقتدار دارد اما همان دلیل برای فرد نااخلاق‌گرا از اقتدار و نیروی هنجاری برخوردار نیست.

نقد تحلیل فیملی از اهمیت و اقتدار

به نظر می‌رسد که نظریه هدف نسبی و بافتارگرایانه فیملی از مفاهیم هنجاری، در تبیین جنبه هنجاری آنها ناموفق است. او به‌درستی متوجه کاستی تحلیل ویلیامز در «م‌ا» شد که تبیینی از چرایی برانگیخته‌شدن به عمل، نمی‌تواند جنبه هنجاری دلیل را تبیین کند. ما با فیملی موافقیم که آنچه دلیل هنجاری را هنجاری می‌کند، این است که تبیینی از یک واقعیت هنجاری؛ خوبی یا *لزام* بر یک عمل باشد. اما چه چیزی خود خوبی و الزام را هنجاری می‌کند؟ برای نمونه، نااخلاق‌گرا میلی به اهداف اخلاقی ندارد، پس از نظر فیملی نه فقط دلایل، بلکه خوبی و الزام اخلاقی نیز دارای اقتدار و نیروی هنجاری نیست.

اولین چالش تبیین هنجارمندی با میل مثال‌های نقض شهودی است. فرض کنید فردی میل عجیبی دارد صرفاً به روشن کردن رادیوهایی که می‌بیند خاموش هستند [Quinn, 1994: 236]. به نظر نمی‌رسد این میل به متعلق خود هیچ اهمیت و هنجارمندی ببخشد. فیملی خود نیز متوجه چنین نمونه‌هایی بوده است و به خاطر همین پیوند درونی-انگیزشی را صرفاً شرط لازم برای هنجارمندی دانسته است. هرچند او مشخص نمی‌کند، افزون بر امیال چه شروط دیگری برای تبیین کامل هنجارمندی نیاز است و این تا حدودی شبهه پاسخی موردی و تبصره‌ای برای دفع مثال‌های نقض شهودی دارد. بیایید این شروط دیگر را X بنامیم.

برای درک تبیین کامل از اقتدار هنجاری در دیدگاه فینلی بایستی به چند نکته توجه کرد. اول، شروط x بایستی صرفاً توصیفی و غیرهنجاری باشند و اگر نه، رویکرد طبیعت‌گرایی و تبیین‌گرایی او به اقتدار هنجاری نقض می‌شود. دوم، x هر چه باشد، بنا بر رویکرد نوهیومی فینلی، صرفاً قیودی بر امیال محقق او هستند. به گونه‌ای که نه هر میل و در هر شرایطی، بلکه برخی از امیال محقق که شروط x را برآورده کرده‌اند، شرط کافی و لازم اقتدار هنجاری هستند.^۳ سوم، x نباید امیال را ضروری یا پراسازنده کنشگر بکند، زیرا اگر امیال اخلاقی ضروری باشند، آنگاه فرد نااخلاق‌گرا ناممکن می‌شود و همچنین با رویکردی نوهیومی به اقتدار نیز ناسازگار است. چهارم، امیال صرفاً شرط لازم یا کافی برای اقتدار نیستند بلکه تبیین‌گر اقتدار هستند [Finlay, 2010: 340].

با توجه به این مقدمات اکنون می‌توان دیدگاه فینلی به «اقتدار هنجاری» را این‌گونه صورت‌بندی کرد:

ت۳: دلیل یا خوبی یا الزام بر انجام عمل Φ توسط کنشگر A دارای اقتدارند، اگر و تنها اگر و بر این مبنا که انجام Φ توسط A منجر به برآورده‌شدن امیال محقق و امکانی خاصی در او شود.

اکنون که مشخص شده است فینلی در صدد تبیین اهمیت هنجاری اخلاق بر مبنای امیال امکانی است، یکی از چالش‌های فراروی دیدگاه او، ارایه تبیینی مناسب از این حقیقت تبیینی است که امیال امکانی خاصی تبیین‌گر اقتدار هنجاری هستند. به بیان دیگر، پرسش این است که چه چیزی پیوند تبیینی-متافیزیکی میان میل امکانی و اقتدار هنجاری را تبیین می‌کند؟ برای تبیین این حقیقت ابتدایی، فینلی نمی‌تواند به قوانین ضروری و تبیین ناشده (Brute)؛ مانند این قانون که هر میلی (با شرایط x) دارای اقتدار است، تمسک کند؛ زیرا این قانون خود حقیقتی هنجاری است و با رویکرد تبیین‌گرایی او سازگار نیست. از طرفی خود امیال نیز نمی‌توانند چنین نقشی را ایفا کنند زیرا تبیین‌گر این حقیقت که امیال خاصی مبنای اقتدار هنجاری هستند، بایستی واقعیتی درباره اقتدار نیز باشد.

به نظر تنها راه برای فینلی و سایر طبیعت‌گرایان نوهیومی این است که به حقایق ذاتی برای خاتمه‌دادن بر چالش تبیینی تمسک کنند. به بیان دیگر، ذات یا ذاتیات میل یا اقتدار هنجاری است که تبیین می‌کند که اقتدار هنجاری کاملاً توسط امیال امکانی خاصی از کنشگر تبیین می‌شوند. در این مسیر، ایشان نمی‌توانند اقتدار هنجاری را به ذاتیات «میل» بازگردانند، در این صورت میل خود نیز حقیقتی هنجاری است و با رویکرد طبیعت‌گرایی ناسازگار خواهد بود. پس ایشان بایستی ادعا کنند این ذاتی «اقتدار هنجاری» است که توسط امیال خاصی محقق می‌شود. به نظر می‌رسد فینلی بر پایه رویکرد تحلیل مفهومی خود، گامی فراتر برمی‌دارد و مفهوم «اقتدار هنجاری» را بر پایه امیال تحلیل می‌کند. مفهوم «اقتدار هنجاری» به صورتی پیشینی کاملاً توسط امیال تبیین می‌شود و به نظر می‌رسد اقتدار چیزی نباشد جز همان متعلق امیال خاصی بودن و بنابراین، فینلی یک فروکاست مفهومی از «اقتدار هنجاری» ارایه می‌دهد. در ادامه نشان خواهیم داد این رویکرد فینلی در حقیقت تبیینی از هنجارمندی و اقتدار اخلاق ارایه نمی‌دهد، بلکه کاملاً آن را حذف می‌کند.

برای نشان‌دادن نادرستی تحلیل فینلی، می‌توان به استدلالی مشابه «پرسش گشوده» مور تمسک کرد. فرض کنید من میل به هدفی دارم و انجام کار Φ مرا به آن هدف می‌رساند و من از این حقیقت آگاهم. با این وجود، هنوز این پرسش برای من گشوده است: «با انجام Φ برخی از امیال من برآورده می‌شود، اما آیا من واقعاً باید Φ را انجام دهم؟». روشن است که اقتدار هنجاری را می‌توان با پرسشی از نوعی «باید» فهمید، این «باید» را «باید اقتدارآمیز» می‌نامیم تا از «باید اخلاقی» تفکیک شود. هرچند ممکن است کسی مانند فینلی این ایده را نپذیرد. در این صورت او می‌تواند از هر مفهومی که از نظر او به صورت شهودی بیانگر «اقتدار هنجاری»

استفاده کند. مثلاً پرسش را این‌گونه طرح کند که «... آیا این واقعاً خوب است که من Φ را انجام دهم؟» یا «... آیا من واقعاً دلیلی دارم که Φ را انجام دهم؟».

در دفاع از فینلی می‌توان گفت که او اقتدار یا اهمیت را با واژگانی هنجاری چون «باید» یا «دلیل» تحلیل نمی‌کند. کاربست درست پرسش این‌گونه است: «با انجام Φ برخی از امیال من برآورده می‌شود، اما آیا برای من مهم است که Φ را انجام دهم؟». اگر با انجام Φ دغدغه‌ها و امیال خاصی در من برآورده می‌شود، پس پرسش بسته است. اما مشکل اینجاست که پدیده‌ای که در صدد تبیین آن هستیم، اهمیت یا اقتدار هنجاری پدیده‌های اخلاقی است و شهوداً بایستی میان «اهمیت هنجاری» و «اهمیت روان‌شناسانه» تفکیک کنیم. اولی با واژگانی چون «باید مهم باشد» پیوند دارد، اما دومی صرفاً توصیفی از روان‌شناسی افراد است.

ممکن است کسی در دفاع از فینلی بر این باور باشد که نظریه بافتارگرایی فینلی می‌تواند تمایز «اهمیت هنجاری» و «اهمیت روان‌شناسانه» را تبیین کند. همان‌گونه که فینلی در تحلیل «دلیل»، «باید» و «خوبی» تعیین هدف را وابسته به بافتار اظهار می‌داند، اهمیت و اقتدار هنجاری نیز وابسته به بافتار اظهار متعین می‌شود. ما بر پایه امیال خودمان گمان می‌کنیم که برای نااخلاق‌گرا اهداف خاصی باید مهم باشد یا او باید به آنها میل داشته باشد. بنابراین اعمالی که به آن اهداف منجر می‌شوند دارای اقتدار هنجاری هستند، اگرچه خودش به آنها اهمیت ندهد.

پیشنهاد بافتارگرایی درباره اهمیت و اقتدار هنجاری، با نظریه فینلی ناسازگار است. اگرچه فینلی با بافتارگرایی از نظریه بیرونی‌گرایی درباره دلایل دفاع کرد، اما هدف او دفاع از نوعی درونی‌گرایی درباره اقتدار است. اقتدار و اهمیت صرفاً با امیال کنشگر، نه داور و اظهار کننده احکام هنجاری مشخص می‌شود. آنچه مورد نزاع است، اهمیت و اقتدار هنجارهای اخلاقی برای کنشگر است. اگر هنجارهای اخلاقی برای ما (داوران اخلاقی) از نظر هنجاری مهم باشد، این باعث نمی‌شود که کنشگر نیز به هنجارهای اخلاقی اهمیت دهد و اگر معیار اقتدار یک هنجاری امیال داور یا اظهار کننده باشد، درونی‌گرایی درباره اقتدار هنجاری صادق نیست. همچنین بایستی توجه کرد که چالش دیدگاه فینلی به خاطر این نیست که درباره نااخلاق‌گرا صرفاً صادق است که «او باید نسی‌به‌ها» به هنجارهای اخلاقی اهمیت بدهد، بلکه ما گمان می‌کنیم «او باید نسی‌به‌ها» به هنجارهای اخلاقی اهمیت دهد. اگر دومی تبیین نشود، اصلاً اقتدار هنجاری برای نااخلاق‌گرا ایجاد نشده است و این خلاف شهود ما و خلاف چیزی است که فینلی می‌خواست تبیین کند.

تا اینجا ما صرفاً از استدلالی مشابه استدلال پرسش گشوده مور علیه «ت۳» استفاده کردیم. اما استدلال‌های پرسش گشوده با نقدهایی روبه‌رو هستند؛ مهم‌ترین نقد تمسک به ایده این‌همانی‌های پسینی و ترکیبی است. در پاسخ به این نقد، بایستی توجه کرد که چون فینلی از طبیعت‌گرایی تحلیلی و فروکاست مفهومی اقتدار بر امیال دفاع می‌کند، استدلال پرسش گشوده در برابر دیدگاه تحلیلی او از اقتدار اخلاقی کار می‌کند و پاسخ مشهور طبیعت‌گرایان براساس این‌همانی پسینی و ترکیبی، نمی‌تواند نظریه او را نجات دهد.

فینلی می‌تواند چالش پرسش گشوده را برخاسته از پارادوکس تحلیل بداند. هر تحلیل درست و آگاهی بخش از یک پدیده پیچیده و فلسفی، از جهاتی پرسش‌های گشوده‌ای برای افراد باقی می‌گذارد، در غیر این صورت اصلاً تعریف آگاهی بخشی نمی‌بود. افزون بر این، فینلی ادعا می‌کند که صلاحیت و تبحر عادی در قبال یک مفهوم، شکلی از دانش ضمنی یا دانش-چگونگی است: یک گرایش یا توانایی برای پیروی از قاعده‌ای (مثلاً R) است که به صورت ناخودآگاه عمل می‌کند و عموماً به سطح دانش صریح یا نظریه ارتقا نمی‌یابد [Finlay, 2014: 7]. پس طبیعی است که برای متکلمین دارای صلاحیت در کاربرد مفاهیم هنجاری برخی از پرسش‌ها گشوده بماند.

اما به نظر می‌رسد تبیین گشوده‌بودن پرسش، در نمونه خاص تحلیلی فینلی، مبتنی بر تفاوت‌های مهم اقتدار اخلاقی از حالات روان‌شناسانه صرف است. برای دفاع از این ادعا ما سه نشانه از پدیدارشناسی اقتدار هنجاری را بررسی کرده و نشان می‌دهیم این سه نشانه با تحلیل فینلی ناسازگار است. در آخر نیز «پرسش گشوده» را به صورت متمایزی به کار می‌بریم و نشان می‌دهیم گشوده‌بودن پرسش، نشان‌دهنده خاتمه‌نیافتن چالش ارایه تبیین مناسبی از اقتدار هنجاری است.

اولین نشانه از اقتدار هنجارهای اخلاقی، این است که منشا اقتدار یا اهمیت آنها از بیرون است. چون انجام یک کاری، در معنایی عینی، الزامی است، ما باید آن را انجام دهیم نه به خاطر اینکه انجام آن کار منجر به برآورده‌شدن امیال درونی ما می‌شود. برای نمونه، این واقعیت که کودکی گرسنه و در حال رنج است، ما را به یاری او فرامی‌خواند نه این واقعیت که اطعام کودک منجر به برآورده‌شدن خواسته‌های ما می‌شود. نکته مهمی در این موضوع وجود دارد؛ یکی از کارکردهای مهم اخلاق، دست کم در برخی از افراد، اصلاح و پیرایش بنیادین نظام امیال و گرایش‌های روان‌شناسانه آنهاست. در این صورت چگونه خود امیال درونی فرد که نیازمند اصلاح بنیادین است، منشا اقتدار هنجارهای اخلاقی می‌شود؟!

نشانه دوم اقتدار هنجاری این است که اگر چیزی مبنای اقتدار هنجاری باشد، آن چیز به صورتی غیردلبخواهی/تامل عملی ما درباره انتخاب یک گزینه را خاتمه می‌دهد [McPherson, 2018: 262]. اکنون پرسش اینجاست که آیا امیال ممکن و اتفاقی ما می‌توانند به صورت غیردلبخواهی تامل عملی ما را خاتمه دهند؟ فرض کنید کسی در حال تامل عملی است که در یک دوراهی میان انجام کاری که از نظر اخلاقی می‌بایست انجام دهد و انجام کاری که از نظر قانونی (اجتماعی) می‌بایست انجام دهد، دست به انتخاب بزند. آیا انتخاب عمل قانونی که منجر به برآورده‌شدن امیال خاص و امکانی او می‌شود، مبنای مناسبی برای خاتمه‌دادن غیردلبخواهی تامل عملی است؟ این چنین به نظر نمی‌رسد. گزینش ما بایستی بر پایه معیارهایی باشد که ضرورتاً برقرارند. همین ایده ما را به نقد نهایی منتقل می‌کند.

نقد آخر ما مبتنی بر این ایده است که پدیدارشناسی اقتدار نشان می‌دهد که مبنای مقتدر نباید اتفاقی و امکانی باشد. فینلی صرفاً به امیال خاص امکانی و محقق افراد برای تبیین اقتدار تمسک می‌کند. اگر امیال ما امکانی باشند و بتوان آنها را تغییر داد و اگر گاهی و در شرایطی ما میل به عملی یا هدفی داریم و در شرایط دیگر چنین میلی نداریم، پس چرا باید از این امیال امکانی و اتفاقی تبعیت کنیم؟ چرا آنها را تغییر ندهیم؟ چرا انتخاب نکنیم که هرچیزی را که میل داشتیم، ترک کنیم؟ به نظر می‌رسد اگر امیال امکانی هستند، نمی‌توانند مبنای مناسبی برای اقتدار باشند، زیرا هیچ پایه دارای اقتداری برای داشتن و حفظ همان امیال نداریم و اگر بتوان امیال را تغییر داد، پس چرا باید از آنها تبعیت کنیم؟

ایده مرکزی نقد اخیر را این‌گونه بیان می‌کنیم؛ چالش شهودی دیدگاه فینلی این است که پرسش از مبنای الزام یا دلیل برای عمل کردن مطابق امیال متغیر و اتفاقی خود، پرسشی کاملاً مشروع است و اگر این پرسش مشروع است، پس امیال امکانی و محقق ما تبیین کامل و مناسبی از اقتدار هنجاری اخلاق نیستند. در این مسیر ما پیش‌فرض‌های بیرونی‌گرایانه و یا کانتی را علیه دیدگاه فینلی مصادره به مطلوب نمی‌کنیم. بلکه ادعا بر سر ارایه «تبیینی کامل» از اقتدار اخلاق است. اگر مانند فینلی اقتدار را به چنین امیالی فروکاست کنیم و از نظر مفهومی آنها را این‌همان بدانیم، در واقع پروژه تبیین هنجارمندی و اقتدار اخلاق به پروژه حذف آن و پاک‌کردن صورت مساله فروپاشیده است.

توجه به این نکته مفید است که ادعای ما این نیست اگر امیال ضروری و ذاتی ما بودند، پس دارای اقتدار می‌بودند. به نظر می‌رسد حتی اگر امیال ذاتی و ضروری ما باشند هنوز این پرسشی مشروع است که چرا باید مطابق آنها رفتار کنیم و اگر این پرسش مشروع باشد، هنوز تبیین کاملی از اقتدار ارایه نشده است. هرچند در برابر فیلی، ادعای ما صرفاً این است که اگر امیال ضروری نیستند و به صورت اتفاقی برقرارند، پس دارای اقتدار نیستند. در آخر، ممکن است به این ایده که امیال امکانی و اتفاقی نمی‌توانند مبنای اقتدار باشند، این‌گونه اشکال شود که اموری چون قول‌دادن دارای اقتدار اما امکانی هستند. در پاسخ باید به این نتیجه‌گیری سریع درباره امکانی‌بودن مشکوک بود. به نظر می‌رسد قول‌دادن امکانی من تنها در صورتی مبنای اقتدار است که یک اصل ضروری درباره اینکه هر قول معتبری دلیل یا الزامی ایجاد می‌کند وجود داشته باشد. پیش از این نشان دادیم که فیلی، به خاطر رویکرد تبیین‌گرایی خود، نمی‌تواند به چنین اصول ضروری تمسک کند. تنها راه او این است که اقتدار را به میل فروبکاهد و آنها را این‌همان بداند که امیدواریم تا اینجا نشان داده باشیم این فروکاستن، اگر نه مردود، دست کم به‌شدت مشکوک است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم یکی از پدیده‌ترین مباحث فراخلاق معاصر؛ نزاع درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی درباره دلایل هنجاری را واکاوی کنیم. در این مسیر خوانش‌های مختلفی از استدلال برنارد ویلیامز به‌سود درونی‌گرایی را تفکیک و نقد کرده و سپس به توضیح و ارزیابی تفسیر نوین فیلی پرداختیم و نشان دادیم تمام این خوانش‌ها یا پیش‌فرض‌های مناقشه برانگیزی چون نظریه هیومی انگیزش، مصادره به مطلوب درباره عقلانیت و انگیزش پس از تامل عملی صحیح دارند و نسبی‌کردن تبیین برای کنشگر دارند یا جنبه هنجاری دلایل را به صورت مناسبی تبیین نمی‌کنند. سپس به بررسی نظریه متمایز فیلی در تفکیک میان درونی‌گرایی درباره اقتدار دلایل و بیرونی‌گرایی درباره وجود دلایل پرداختیم. در ارزیابی این نظریه تلاش کردیم از این ایده دفاع کنیم که استدلالی مشابه پرسش گشوده مور علیه نظریه فیلی درباره اقتدار هنجاری اخلاق کار می‌کند. در این مسیر پاسخ‌های امروزه مشهور شده به پرسش گشوده را دفع کرده و در نهایت تلاش کردیم با بهره‌گیری از نشانه‌های اقتدار هنجاری اخلاق سه خوانش برای اثبات نادرستی تحلیل اقتدار با امیال امکانی ارایه دهیم.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: مجید بابائی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Arkonovich S (2013). Varieties of reasons/motives internalism. *Philosophy Compass*. 8(3):210-219.
- Broome J, editor (2013). *Rationality through reasoning*. 1st edition. Hoboken: Wiley.
- Brunero J (2017). Recent work on internal and external reasons. *American Philosophical Quarterly*. 54(2):99-117.
- Davidson D (1963). Actions, reasons, and causes. *The Journal of Philosophy*. 60(23):685-700.
- Finlay S (2006). The reasons that matter. *Australasian Journal of Philosophy*. 84(1):1-20.
- Finlay S (2009). The obscurity of internal reasons. *Philosopher's Imprint*. 9(7):1-22.
- Finlay S (2010). Recent work on normativity. *Analysis*. 70(2):331-346.

- Finlay S (2014). *Confusion of tongues: A theory of normative language*. Oxford: Oxford University Press.
- Fogal D, Risberg O (2023). Explaining normative reasons. *Noûs*. 57(1):51-80.
- Fogal D, Worsnip A (2021). Which reason? Which rationality?. *Ergo: An Open Access Journal of Philosophy*. 8(2021).
- Lord E, Plunkett D (2017). Reasons internalism. In: McPherson T, Plunkett D, editors. *The Routledge handbook of metaethics*. 1st edition. London: Routledge. pp. 324-339.
- McPherson T (2018). Authoritatively normative concepts. In: *Oxford studies in metaethics* 13. Oxford: Oxford University Press. pp. 253-277.
- Quinn W (1994). *Morality and action*. 1st edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Schroeder M (2007). *Slaves of the passions*. Oxford: Oxford University Press.
- Setiya K (2004). Against internalism. *Noûs*. 38(2):266-298.
- Shafer-Landau R (2003). *Moral realism: A defence*. Oxford: Clarendon Press.
- Williams B (1981). Internal and external reasons. In: *Moral luck: Philosophical papers 1973-1980*. Cambridge: Cambridge University Press. p. 101-113.
- Williams B (1995a). Internal reasons and the obscurity of blame. In: *Making sense of humanity: And other philosophical papers 1982-1993*. Cambridge: Cambridge University Press. p. 35-45.
- Williams B (1995b). Replies. In: Altham JEJ, Harrison R, editors. *World, mind, and ethics*. Cambridge: Cambridge University Press. p. 185-224.
- Williams B (2001). Postscript: Some further notes on internal and external reasons. In: Millgram E, editor. *Varieties of practical reasoning*. Cambridge: MIT Press.

پی‌نوشت

^۱ در این مقاله منظور از «دلیل» همان «دلیل هنجاری عملی» است، مگر به خلاف آن تصریح شود.

^۲ توجه به این نکته مفید است که ویلیامز چه در تعریف دلیل درونی و چه در تبیین استدلال خود از قید «انجام عمل» استفاده می‌کند. اما از آن رو که این قید را بیش از اندازه قوی می‌دانیم و مهم‌تر اینکه انجام عمل مستلزم انگیزش به عمل نیز هست، برای ساده‌سازی تعریف و استدلال ویلیامز را براساس «انگیزش به عمل» بازنویسی می‌کنیم.

^۳ «A به خاطر C به عمل Φ برانگیخته شود» عبارت دیگری است از این بیان که ملاحظه C تبیین‌گر عمل Φ برای A یا دلیل انگیزشی او باشد. در استدلال ویلیامز بر «بعد تبیینی دلیل» توجه ویژه‌ای شده است و این امر در استدلال بالا این‌گونه نمایان شده است که آنچه منجر به انگیزش یک کنشگر به عمل می‌شود همان تبیین چرایی انجام آن عمل توسط کنشگر است.

^۴ بنا بر نظریه متداول درباره ماهیت امیال، امیال خود نوعی گرایش به عمل هستند. از این رو باید توجه داشت منظور از «گرایش‌ها» در تفسیر بسط‌یافته از مجموعه انگیزشی، برای نمونه گرایش‌های ارزش‌دهی کنشگر یا گرایش‌هایی غیر از امیال اوست. مثلاً اگر باور کسی به اینکه انجام کاری خوب است منجر به برانگیخته‌شدن او شود، چنین باوری نیز در مجموعه انگیزشی او اخذ شده است.

^۵ در میان فیلسوفان اختلافاتی درباره «در دسترس بودن» یک دلیل وجود دارد، از آن رو که این مساله ارتباطی با مباحث این مقاله ندارد، دلیل در دسترس را دلیلی می‌دانیم که کنشگر به آن باور دارد. قید باورداشتن به دلیل در تمام خوانش‌های استدلال ویلیامز مفروض است.

^۶ فینلی در مقاله خویش صورت‌بندی از خوانش خود از استدلال فینلی ارایه نمی‌دهد، هرچند تلاش شده خوانشی وفادار به عبارت او ارایه شود، اما نافی این نیستیم که بتوان برداشت متفاوتی از صورت‌بندی استدلال او ارایه داد.

^۷ در این مقاله عبارتی چون «جنبه هنجاری»، «اهمیت هنجاری»، «اقتدار» و «نیروی هنجاری»، «هنجارمندی» و «هنجارمندی قوی» برای اشاره به یک معنا استفاده می‌شوند. بنابراین بایستی میان «هنجارمندی» و خود هنجارها؛ مانند الزام، خوبی و دلیل تفکیک کرد.

^۸ به عبارت دیگر، احتمال تحقق آن مجموعه اهداف در شرایط انجام آن عمل بیشتر از احتمال تحقق آنها در مقایسه با شرایط انجام‌ندادن آن عمل است.

^۹ به بیان دیگر، تاکید فینلی بر شرط لازم‌بودن میل برای اهمیت هنجاری، صرفاً برای دفع‌کردن مثال‌های نقض شهودی مانند مثال کوپین است. از آن رو که ما در صدد بیان چنین اشکالاتی در این مقاله نیستیم، امیال محقق خاصی از کنشگر را به‌تنهایی شرط کافی برای تبیین اقتدار می‌دانیم و به نظر می‌رسد که فینلی نیز مخالفتی نداشته باشد.